



## گزارش فرهنگی

قوم و ملت

محمد قاضی مترجم نامور، کتاب پژوهشی و پرآوازه "کردها" تألیف بازیل نیکی‌تین را با نامی ابداعی که خود بدان داده (کرد و کردستان) به فارسی ترجمه و منتشر کرده است. بیگمان خدمتی سودمند انجام داده و ازین راه ستایش و سپاس علاقه‌مندان را ذخیره یادگارهای زندگی ادبی خویش ساخته است.

ایشان کردست و مهابادی، یعنی از هم‌میهنان عزیز ما. از خاندان "قاضی" و از مترجمان توانای معاصر است. بنابراین هم صلاحیت ورود در موضوع را دارد و هم توانایی فرهنگی و ترجمانی چنین کتابی را. اما درین کار ارزشمند دو سلیقه مخصوص می‌بینیم که تعجب برانگیزست.

پیش از شکافتن مطلب ضرورت دارد چند کلمه‌ای کوتاه درباره کتاب و شخص نیکی‌تین برگویم تا بحث روشتر پیش برود.

بازیل نیکی‌تین روسی بود. پیش از انقلاب اکتبر فنسول آن دولت بود در شهر اورمیّه. با پیشامد انقلاب، ترک دیار پدری کرد و به فرانسه رفت و در آنجا به کارهای بانکی پرداخت. اما هیچگاه پژوهش و تجسس علمی در زمینه ایران‌شناسی را رها نکرد. چون سالهایی چند را در ایران گذرانیده بود، آن هم در غرب آذربایجان، اکثر کارهای خود را به مسائل پژوهشی آن منطقه اختصاص داد. از آن جمله است مطالعه درباره افشارها و همین کتاب بزرگ مورد سخن درباره "کردها".

تحقیق عالمانه و ماندگار نیکی‌تین - نسبتاً به دور از غل و غش سیاسی و شرق‌شناسیگری که درین نوع کتابها همیشه هست - همین کتاب "کردها" است که آقای محمد قاضی با زبانی استوار و پاکیزه و بیانی متین و مناسب موضوع به فارسی ترجمه و فارسی زبانان را از آن کتاب فرانسه بهره‌ور کرده است.

نیکی‌تین خاطرات و مشاهدات اجتماعی و سیاسی دوره کنسول بودن خود را در اورمیّه نوشته و همان است که به نام " ایرانی که من شناختم " به ترجمگی مرحوم مترجم همایون به فارسی انتشار یافته و بسیار نایاب است. کتابی است پر از آگاهیهای دست اول درباره منطقه اورمیّه و کردها و آشوریها...

نکته نخست این است که آقای قاضی نام کتاب را عوض کرده‌اند. نام اصلی کتاب در زبان فرانسه " کردها - پژوهشهای اجتماعی و تاریخی " \* است. ایشان آن را به سلیقه و میل خود به " کرد و کردستان " عوض و عرضه کرده‌اند.

نیکی‌تین نام کتاب را " کردها " گذارده است. چرا؟ به ملاحظه آن که کردها در چند کشور پراکنده‌اند و در سرزمین مستقلی نزیسته‌اند. کردستان نام ایالتی است تاریخی از ایران و تا آنجا که می‌دانیم سرزمینهایی که در ترکیه و عراق نشیمنگاه کردهای آن سوی مرزست در تواریخ و متون کردستان نام نداشته و ندارد. بنابراین نام کتاب در زبان فارسی شایسته بود همان " کردها " (کردان) گذاشته شده بود.

آقای قاضی مترجم مورد وثوق، همین تصرف را، در دو جای متن کتاب، تا آنجا که به چشم آمده است، روا و دخیل دانسته‌اند. یکجا درین عبارت فرانسه (ص ۱۹):

*Les noms évoques par le titre ne sont, en effet, guere familiers au lecteurs francais.*

به ملاحظه تغییر نامی که به عنوان کتاب داده‌اند، به جای لفظ " کردها " که در اصل عنوان کتاب بوده است نوشته‌اند: " در واقع کلمات " کرد و کردستان " ذکر شده و در عنوان کتاب بهیچوجه برای یک کتابخوان فرانسوی زبان آشنا نیستند. " طبعاً با این تصرف خواسته‌اند از الحاق لفظ " کردستان " در ذهن خواننده مصداق مورد نظر خود را به وجود آورند. جای دیگر در صفحه ۲۸ " تحقیقات کردی " را به " تحقیق درباره تاریخ کرد و کردستان " بدل کرده‌اند.

نکته دوم این است که کلمه فرانسوی *peuple* را که بارها در کتاب آمده همه جا به ملت ترجمه کرده‌اند. نیکی‌تین بارها و بارها در ذکر قوم کرد و یا اشاره به آنها به درستی و دور از تعلقات سیاسی لفظ *peuple* (یعنی قوم) را به کار می‌برد. هیچگاه به آنها *nation* نگفته است زیرا می‌دانست که چنین کلمه‌ای معنا و مفهومی دیگر دارد.

نیکی‌تین با دانشی که در زبان فرانسه یافته بود و عضویت در آکادمی سیاسی بین‌المللی و همسخن بودن با مشاورین مستشرق فرانسوی (چون لوئی ماسینیون ورژه لسکو) همه‌جا در ذکر و وصف قوم تاریخی کرد اصطلاح سیاسی " قوم " را آورده و دچار اشتباه نشده‌است. او خوب می‌دانست " ملت " را در کجایاورد و " قوم " را در کجا. قطعاً آگاه بود‌ه‌است که قوم چه‌معنایی

دارد و ملت چه مفهومی. بهمین ملاحظه است که همواره اصطلاح " قوم " *peuple* را برای آنها آورده است و اگر هر دو یک مفهوم داشت و مرادف بود هر دو را جای جای در یک مصداق به کار برده بود. آقای قاضی حتی اگر در یک صفحه سه چهار بار هم این لفظ بوده است همه را به ملت ترجمه فرموده‌اند. جزین ایشان در مواردی لفظ " ملت " را که در متن سخنی از آن نیست در عبارت خود وارد ساخته‌اند (مانند ص ۱۶۱ سطر اول و صفحه ۳۷۹ سطر هفتم).

نیکی‌تین با بینش درست کردها را که قومی‌اند پراکنده در چند کشور ایران و ترکیه و عراق و شوروی و شامات همه جا با لفظ *peuple* شناسانده نه *nation*.

آقای قاضی گاهی هم هر دو اصطلاح *nation* و *peuple* را، آن هم در یک صفحه ، " ملت. " ترجمه کرده‌اند: یکجا در عبارت ولتر و چند جا در عبارت موگف (ص ۱۵۹) وبالطبع میان دو اصطلاح خلط شده، در حالی که میان دو کلمهٔ مختلف المفهوم " قوم " و " ملت " مذکور در عبارت ولتر و توضیحات موگف تفاوتهاست و این دو اصطلاح در کلام و مقصود ولتر به یک مفهوم نیست. تردید نباید کرد که این گونه خلطها موجب اشتباه ذهنی کسانی می‌شود که از چند و چون مفاهیم و مصادیق جغرافیایی و تاریخی آگاهی درست ندارند.

اقلاً شصت هفتاد سال است که " ملت " در زبان فارسی کنونی با توجه به مفهوم سیاسی آن به جای *nation* ترجمه می‌شود. روشن‌ترین و قانونی شدهٔ همهٔ مثالها اصطلاحهای جامعهٔ ملل (قدیم) و سازمان ملل متحد (کنونی) است.

## شاهنامه و سال فردوسی

جلال خالقی مطلق که نزدیک به دو دهه از زندگی علمی‌اش در پژوهش شاهنامه گذشته است و مقاله‌های زیادی در آن باره به قلم او در مجله‌های ایران و خارج دیده‌ایم، با کوششی شایان‌آفرین چاپ متن شاهنامه را در مجموعهٔ " متون فارسی " (دورهٔ جدید) که زیر نظر احسان یارشاطر منتشر خواهد شد، آغاز کرد. نخستین جلد از آن که ۳۷۴ صفحه بر روی کاغذ خوب و با چاپی زیبا و مرغوب و حروف روشن و معرب در لندن چاپ شده توسط مؤسسهٔ انتشاراتی دانشگاه نیویورک پخش شد و در جهان ایرانشناسی آوایی نو طنین افکند. در تصحیح و انتشار متن شاهنامه چند جریان را می‌توان مشخص کرد.

۱) چاپهای مشهوری که از شاهنامه در خارج از ایران انجام شده بود (توسط لمسدن انگلیسی، سپس ترنرماکان در کلکته، توسط موهل فرانسوی در پاریس، توسط فولرس در لیدن هلند، توسط آکادمی شوروی زیر نظر عبدالحمین نوشین در مسکو) و البته هر یک نسبت به چاپ پیشین خود برتری‌ها داشته است.

۲) در ایران چاپ بروخیم (که عباس اقبال و سعید نفیسی و .... هر یک تصحیح مجلداتی از

دوره هفت جلدی را انجام داده است) و پس از آن چاپ محمد دبیرساقی از چاپهای مورد استفاده و مرجع بر چاپهای دیگر (مانند امیر بهادری، محمد رضایی) بوده است.

۳) با تشکیل " بنیاد شاهنامه " به مدیریت علمی مجتبی مینوی کار اساسی و مهمی آغاز شد. اما افسوس که درگذشت دریغ‌انگیز مینوی و درهم ریزاندن آن مؤسسه پس از آن دو ناگواری بزرگ بود که در تاریخ مطالعات مربوط به شاهنامه روی داد. نمونه‌هایی که از کار مینوی چاپ شده است و آنچه زیر نظر او بررسی می‌شد و ناتمام مانده است بهترین نشانه است از آنچه ملت ایران انتظار داشت که توسط ایرانی و در ایران به انجام می‌رسید.

امیدست دنباله کار بزرگ مینوی و جانشین شایسته او دکتر محمد امین ریاحی و کوششهای همکاران آنان: دکتر عباس زریاب خوینی، دکتر جعفر شهیدی، دکتر احمد تفضلی، دکتر علی رواقی، مهدی قریب و گروهی دیگر که رها شده مانده است، به مناسبت مبارکی آن که یونسکو آوازه کاخ بلند فردوسی را دیگر باره در جهان پراکنده است، به همت اولیای مؤسسه تحقیقات فرهنگی و علمی به سرانجام رسانیده شود.

خالقی مطلق از ایرانیان پاک‌سرشت باشندۀ آلمان کوشی فراخور و بایسته تصحیح متن شاهنامه را در محیط دانشگاهی آرام هامبورگ آغاز کرده و توانسته است آن را به چاپ برساند. اما آیا جای غبن و حسرت نیست که چنین کتابی می‌باید در لندن به چاپ برسد و ناشرش دانشگاهی خارجی باشد نه دانشگاه یا مؤسسه ایرانی.

## تاجیکی (!)

آقای دکتر غلامرضا ورهرام در مقاله " پژوهشی درباره اولین سلسله بزرگ اسلامی ترک " (یعنی قراخانیان یا آل‌افراسیاب) مندرج در نخستین شماره مجله تحقیقات تاریخی (تابستان ۱۳۶۸) ضمن برشمردن قلمرو شرقی و غربی قراخانیان (قرن پنجم هجری) نوشته‌اند " هر دو قلمرو شامل نواحی فرهنگی کهنی بود. هر دو پای‌تخت غربی (سمرقند - بخارا) از مراکز معروف فرهنگ ایرانی (تاجیکی) و اسلامی بود... " (ص ۱۴۵)

به نظر ما ضرورت دارد پرسشی از آقای دکتر ورهرام که تخصص علمیشان تاریخ است درین باب شود و آن این که آیا جایزست اصطلاح ساختگی تازه‌ای را که پنجاه شصت سال پیش پشوانه ندارد و مولود به وجود آمدن اسم تاجیکستان است در مورد روزگار و تمدن هزار سال پیش به کار برد. درست مثل این است که ضمن بحث از فرهنگ و تمدن قدیم سرزمینهای آراک و سیبری و اوکراین و ابخاز در داخل پراتنز بنویسیم فرهنگ اتحاد جماهیر شوروی، و یا تمدن و فرهنگ "انکایی" را با لفظ " امریکایی " بشناسانیم.

## گنجینه خطوط

آقای فخرالدین نصیری امینی که در رشته شناسایی نسخه‌های خطی و خطوط خوش به مانند پدر (مجدالدین) و پدر بزرگ (صدرالافاضل کتابشناس فاضل عصر قاجاری) مجموعه‌دار و متخصص است مجموعه‌ای در سه مجلد قطور (هر یک قریب هزار صفحه) به نام "گنجینه خطوط" منتشر ساخته، حاوی خطوط و آثار قطعه‌ای و خوشنویسی عده‌ای از مشاهیر علمی و فرهنگی و خوشنویسان و مرقع‌سازان ایرانی و حقیقتاً یکی از مجموعه‌ای قابل توجه برای شناخت خطوط است.

اما افسوس که این مجموعه بصورتی بد و با چاپی بدرنگ و با صفحه‌بندی‌های نامتناسب (از جمله آوردن کلیشه‌های گل که روی کارتهای عروسی چاپ می‌شود و عموماً طرحهای فرنگی است) و سلیقه‌ای "شلوغ پلوغ" به چاپ رسیده است و در هنگامی که کاغذ وضعی کیمیایی دارد، این مقدار کاغذ که می‌توانست صرف چاپ چهار پنج کتاب شود بصورتی نامرغوب به دسترس علاقه‌مندان هنردوست باید برسد.

## ارز کتاب برای بازنشسته

مقامات مجاز تربیتی داده‌اند که به دانشگاهیان و فرهنگیان برای وارد کردن کتابها و مجله‌های خارجی و عضویت در مجامع علمی ارز به بهای دولتی فروخته شود. کاری است بسیار درست و بجای.

اما معلوم نشد چرا به هیأت علمی شاغل هفتصد تا یکهزار و پانصد دلار تعلق گرفته و به بازنشستگان سیصد دلار. آیا احمد آرام، احمد بیرشک، یحیی مهدوی، محمدتقی دانش‌پژوه، محیط طباطبایی، منوچهر ستوده، غلامحسین یوسفی، محمدامین ریاحی، عباس زریاب خوبی در دوره بازنشستگی سنی، اما پختگی علمی، کمتر به کتاب احتیاج دارند تا دانشمند جوان شاغلی که گروه و کتابخانه دانشگاه هم می‌تواند کتاب برایش فراهم سازد. در حالی که بازنشسته دور افتاده بیشتر به کتاب نیازمند است تا در خانه و کاشانه‌اش به تحقیقات خود ادامه دهد.

## کتابخانه حبیب یغمایی

حبیب یغمایی در شوره‌زار "خور" در بقعه‌ای که خود ساخت خفته است. اودر کنار آرامگاه خود کتابخانه‌ای ساخت و برای خادمی که نگاهبان کتابخانه باشد. طبعاً این گونه مزارها و ساختمانهای

وابسته آن وقف عام است. یغمایی مجموعه شش هزار کتاب کتابخانه شخصی خود را که در مدت قریب به پنجاه سال گردآورده بود و در میان آنها کتابهایی بود که یادگارنامه‌های فروغی و مینوی و تقی‌زاده و سعید نفیسی و فروزانفر و پورداود و عباس اقبال و دهها دانشمند دیگر را دربر داشت، به آن کتابخانه بخشیده و به مردم خور سپرده بود. پشت همه کتابها مهر شده بود تا از خور به درنرود. روز پنجم فروردین سفری نو به خور رفتم و آرامگاه و کتابخانه را بار دیگر دیدم. دو سنگ از غزلی که بر سر در آرامگاه کتابه شده افتاده بود. ساختمان کتابخانه انبار کود شیمیایی شده بود و در سرای خادم چند دستگاه مقال‌بافی وجود داشت. معلوم شد این دو محل بلااستفاده مانده! خود کتابخانه شاید به مناسبت دوری محل آرامگاه به مرکز شهر آورده شده است و تابلوی آن به نام کتابخانه عمومی در میدان اصلی شهر دیده می‌شود. اما نامی از حبیب یغمایی بر روی آن تابلو نیست. تو گویی فرامرز هرگز نبود.

مگر این حبیب یغمایی، شاعر سرنوشت، یکی از باارزشترین خدمتگزاران فرهنگ ایران و مؤسس و مدیر مجله یغما و مصحح تفسیر طبری و معلم صدها دانشمند بنام امروز و تأسیس‌کننده مدرسه در خور و سمنان نبوده است. مگر او بخشنده و وقف‌کننده کتابخانه نبوده است و آیا ارزش آن را نداشته است که بر گوشه‌ای از آن تابلو نامش نوشته شده بود تا دیگران هم به پیروی او کتابهای خود را به آن کتابخانه ببخشند. احترام به وقف نشانه احترام به مبانی دینی است، که فمن بدله بعدما سمعه فانما ائمه علی‌الذین یدلونہ.

## دیداری نو با بقایای نایینی

در ناین با اصغر مهدوی و حشمت احتشامی فرهنگ‌دوست و فاضل ناین به دیدار دلنشین جلال بقایی نایینی شاعر خوش‌سخن و نکته‌پرداز و آزاده‌خوی که سالهای بازنستگی و پیری را می‌گذراند رفتم. چند تن از خویشانش به مناسبت نوروز حضور داشتند و ساعتی در محفل ادبی آن دوست عزیز به شنیدن قطعات پندآموز و عبرت‌انگیزش گذشت. از آن جمله بود غزلی که تازه سروده است

چه کرده‌ایم بدانها، چرا نمی‌پرسند  
که حال اهل وفا و صفا نمی‌پرسند  
ز دوستی که درافتد زیبا نمی‌پرسند  
که تیره روزی این آشنا نمی‌پرسند  
توانگرند و زحال گدا نمی‌پرسند  
که راه کلبه ویران ما نمی‌پرسند

چه شد که همتفسان حال ما نمی‌پرسند  
مگر وفا و صفا در زمانه شد منسوخ  
چه روی داده که این دوستان بر سر پای  
مگر به مردم بیگانه آشنا شده‌اند  
نه من گدایم و آنان غنی که ناگویم  
مطاف اهل جهان کاخهای آبادست

جلال بقایی از دوستان و ادبایی است که همواره مشوق مجله و در خدمات فرهنگی و شرکت در دوره‌های کنگره تحقیقات ایرانی پیشقدم بوده است. خداوند از سلامت و شادمانی برخوردارش دارد.

- در همان محفل ازو پرسیدند کدام شعر خود را بیشتر می‌پسندید. گفت آن که " پایان زندگی " نام دارد و در " پرتو اندیشه " (تهران ۱۳۶۶) چاپ شده است. چند بیت آن نقل می‌شود.

که دست جور طبیعت یکان یکان دزدید  
که در صدف چو خرف شد ز آب مروارید  
که بعد ازین رخ یاران نمی‌توانم دید  
دگر نلکوه ماه و تشمشع خورشید  
دوباره تابش کیوان و رامش ناهید  
شد اندک اندک رویم کبود و موی سپید  
که ثقل سامعه منعم کند زگفت و شنید  
فتاد رعشه بر اندام و پیکرش لرزید

مرا دو سلک گهر بود در خزانۀ کام  
دو گوهر دگرم دیدگان روشن بود  
از آن ز زندگی خویش گشتمام بیزار  
برای من پس ازین جالب و مفرح نیست  
دریغ و درد که در آسمان نمی‌بینم  
چو رنگ تازه برآرد پیایی این خم چرخ  
از این دو گوش چه سودی بود مرا پس ازاین  
به زندگی چه نهد دل کسی که از پیری

\* \* \*

که قطره‌های سرشکم به روی چهره دوید

برای من مگر این آبرو به جا ماند

پرتو اندیشه را گشودم و برای نشان دادن سبک شاعر در قطعه‌سرایی این ابیات را از آن برگزیدم:

آن کس کز او به خلق خدا می‌رسد زبان  
نفرین کنند در دل و تمجید بر زبان

دانی که کیست نزد خدا بدترین خلق  
از او بتر کسی که زبیم مظلّمش

گفت از روی سخره با لبخند  
ای که هستی ز فضل خود خرسند  
گر شود خودستا و خویش پسند  
نیست در فاضلی گرت مانند  
گوش بگشا و گوشدار این پند  
باش آدم مباش دانشمند

دوش دیوانه صورتی با من  
ای که هستی ز شعر خود خرم  
آدمی را چه بهره از ادب است  
نیست در شاعری گرت همتا  
محترز شوازیمن غلط پندار  
باش انسان مباش خوش گفتار

که از برای تو شاهها دلم هراسان است  
برای قاطبه خلق سهل و آسان است  
چرا که پادشهان را خطر فراوان است

به شاه دادگری مرد چاپلوسی گفت  
رسیدن به حضورت بدون تشریفات  
به حفظ خویش نگهبان بیشمار گمار

نگر که تا چه حکیمانه پاسخی فرمود  
بنای داد و دهش استوار و پابرجاست  
که عدل و داد مرا بهترین نگهبان است  
همیشه کاخ ستم پیشه ست و لرزان است  
جلال بقایی در قطعه‌سرای تالی ابن یمن فریودی است.

## مطالعات خلیج عربی!

باز در شمارهٔ اخیر خبرنامهٔ انجمن مطالعات ایرانی \* (شماره اول سال ۱۲) دیده شد که خبری دربارهٔ تشکیل مرکز مطالعات خلیج عربی (!) درج شده است، بی آن که اعتراضی نسبت به چنان نام معمول سیاسی و مخدوش تاریخی بشود. بعلاوه در آخر خبر از منطقهٔ خلیج نام برده‌اند! آیا ایرانیان دانشمندی که درین انجمن عضویت دارند این گونه اشارات و قبحانه را نمی‌بینند! اگر می‌بینند و ساکت می‌مانند هزاران افسوس‌گویی دربارهٔ آنها سزاوار است! البته جواب خواهند داد نام آن مرکز چنان است و ما نمی‌توانیم نام مجمعی را عوض کنیم. ولی چه ضرورت دارد شما مؤید و مبشر اخبار و کارهای انجمنی باشید که مقاصدش کاملاً سیاسی است (به گواهی نامش) و می‌خواهد مفاهیم تاریخی مربوط به ایران را عوض کند.

چنانچه در انجمن مطالعات ایرانی قدرتی برای ایرانیان عضو نیست و جمعی مردم سیاسی گردانندهٔ آن‌اند بهتر آن است دانشمندانی که به دور از سیاست‌اند از آن کناره کنند و ایرانی بمانند.

\* \* \* \* \*

چند روز پس ازین که یادداشت بالا نوشته شد نامه‌ای از آقای احمد اقتداری رسید. خوانندگان می‌دانند که ایشان متخصصی کم مانند در مسایل تاریخی سرزمینهای دو سوی خلیج فارس است و کتابهای متعددی درین زمینه دارد. نامهٔ ایشان هشدار است نسبت به آنچه اعراب در قلب حقایق تاریخی کرده‌اند و می‌کنند و مخصوصاً از راه وارد کردن مجمولات در کتابهای تازهٔ خود می‌خواهند نوشته‌هایی را به عرب زبانان جهان عرضه دارند تا مگر واقعیات را آنطوری که می‌خواهند جلوه‌گر سازند.

همراه نامهٔ آقای اقتداری نقدی است که بر چهار کتاب مفروضانهٔ تازه چاپ اعراب نوشته و آن را به پیوست کتابی که زیر چاپ دارد منتشر خواهد کرد، ولی پیشاپیش خواسته است آن را به آگاهی چند تن از مسئولان سیاسی و فرهنگی کشور و همچنین چند دلسوختهٔ فرهنگ ایرانی برساند. آقای اقتداری درین نقدها بیشتر بدان پرداخته است که تخیلهای تاریخی و جمله‌های مسلم را که زادهٔ سیاست بازی و "عرویت" است عنوان کند و نشان بدهد که حتی مصلحان دانشگاهی عرب اسامی کتابها را هم بنا بر مقاصد سیاسی عوض کرده‌اند. بطورمثال کتاب معروف و معتبر تألیف لوریمر



انگلیسی را که یکصد سال پیش در چند مجلد چاپ شده است و "فهرست آبادیهای خلیج فارس" (به انگلیسی) نام دارد به عربی برگردانیده و آن را "دلیل الخلیج" نامیده‌اند.

دو تا از کتابهای مورد نقد نوشته دکتر مصطفی عقیل استاد تاریخ دانشگاه قطرست و از گفته آقای اقتداری مستفاد می‌شود که مؤلف مذکور از خاندانی است که اصل و نسبشان از گاوبندی شیب کوه بوده است اما اکنون درین دو کتاب تمام افتخاراتی را که پدرانش داشته‌اند فراموش کرده و مطالبی را عنوان ساخته است که ما شرم می‌داریم آنها را بازگو بکنیم.

ما این قسمت از نوشته آقای اقتداری را نقل می‌کنیم تا نمونه‌ای از "اخلاق سیاسی" اهل روزگار را نمایانده باشیم:

"همین آقای دکتر مصطفی عقیل الخطیب که مردی ظاهر الصلاح و درس خوانده و مطلع بنظر می‌آید در اواخر پاییز سال ۱۳۶۷ خورشیدی به تهران آمد. ایشان را به گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران بردم و با لطف بسیار مورد پذیرایی استادان گروه تاریخ واقع شد و در حضور آقایان دکتر اشراقی رئیس گروه تاریخ، دکتر باستانی پاریزی، استاد محمدتقی دانش‌پژوه، دکتر جواد شیخ‌الاسلامی رئیس گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، و چند تن دیگر از استادان گروه تاریخ، در برابر سؤال آقای دکتر اشراقی که:

"آیا شما خلیج فارس را از نظر علمی و تاریخی بنام خلیج فارس قبول دارید؟" آشکارا و صریح و بی‌پرده پاسخ داد: «من خلیج فارس را با نام خلیج فارس می‌دانم ولی سیاست می‌خواهد نام خلیج فارس تغییر یابد.» این سخنان بزبان فارسی گفته شد و خود نویسنده حضور داشتم و دیگر استادان هم شنیدند و به همین مناسبت موجب تحسین و احترام و تشکر استادان تاریخ دانشگاه تهران و رئیس دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران از حقیقت‌خواهی ایشان شد. تا آنجا که استاد بزرگوار پرافتخار جناب محمدتقی دانش‌پژوه زحمت کشید و لطف کرد و به همراهی آقای دکتر اشراقی رئیس گروه تاریخ و نویسنده این سطور آقای عقیل الخطیب را همراهی کرد و تمامی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران را به ایشان نشان داد."

عجبت‌تر مطالب تاریخ‌لنجه تألیف حسین وحیدی خنجی عباسی است که جدش از مردم بستک لارستان بوده است اما خودش در آن سوی آب زندگی می‌کند و به مذاق اعراب بادیه نوشته است که زبان و کتابت مردم لنگه عربی است! بقول احمد اقتداری دروغ هر چه بزرگتر بهتر.

### یادی از کاوه و ایرانشهر

سابقه نشر مجله‌های اساسی ایرانی در کشورهای دیگر جهان چندان دراز نیست. از هفتاد سال در نمی‌گذرد. نخستین مجله جدی و معتبر فارسی "کاوه" بود که سیدحسن تقی‌زاده با همکاری دانشمندی چون محمد قزوینی و نویسندگان پرشور چون محمدعلی جمال‌زاده در بحبوحه جنگ

جهانی اول در برلین منتشر می‌شد.

پس از آن "ایران‌شهر" به همت والای حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر مدت چهار سال در همان برلین به چاپ رسید و عطش ایرانیان معارف پرور آن روزگار را در سراسر ایران فرو می‌نشانید. اما البته مرتبتی فروتر از کاوه داشت و مقالاتش عمومی‌تر بود و گاهی کم‌مایه.

- مجله‌های سودمند و رستاخیز به مدیریت عبدالله رازی (در مصر) و پارس به همت ابوالقاسم لاهوتی و حسن مقدم که به نام قلمی حسن نوروز شهرت داشت (در استانبول) و فرنگستان که به نیروی قلمی مشفق کاظمی و جمال‌زاده و دکتر احمد فرهاد در برلین انتشار می‌یافت هیچ یک نتوانست اعتبار و آوازه کاوه و ایران‌شهر را بیابد.

دکتر جلال متینی استاد زبان و ادبیات فارسی چند سال است که کوششهای پژوهشی و مجله‌نویسی دانشگاهی خود را در امریکا ادامه می‌دهد و سالی است به نگارش و نشر مجله ایران‌شناسی که مستقیماً آن را زیر نظر دارد، پرداخته است.

ایران‌شناسی مجله‌ای است صرفاً تحقیقی در زمینه مطالعات و تحقیقات ادبی و تاریخی مربوط به ایران و سه شماره آن تاکنون منتشر شده است. همین سه شماره نوید می‌دهد که آن مجله وسیله‌ای خواهد بود متین و استوار برای انتشار مقالات ایرانیانی که بیرون از ایران کارشان تحقیق و تجسس علمی است.

## توپ فرهنگی

شیدم در باکو مجمعی علمی برای بزرگداشت نظامی سخنسرای بزرگ زبان فارسی برگزار خواهد شد و گفته‌اند:

"شرکت کنندگان بدان مجمع برای مشارکت در بزرگداشت شاعر ترک دعوت شده‌اند!"  
درین هفتاد سال خارجیها مخصوصاً همسایگان گاه به گاه حیثیت فرهنگی و تاریخی ایران را فراموش می‌کنند و تصورشان آن است که با اجحاف و تخطی ادبی و تخلیط مسایل تاریخی می‌توانند برای مردم خود سابقه فرهنگی ایجاد کنند و این است که این سینا گاه ترک می‌شود و گاه عرب و نظامی را که یک بیت هم به ترکی ندارد شاعر ترک می‌خواهند قلمداد کنند.

درین یکی دوساله خوشبختانه آقای دکتر نصرالله پورجوادی مدیر مجله "نشر دانش" چند بار به این مباحث پرداخت و مخصوصاً نشان داده است که متأسفانه بعضی از ایرانیان خودباخته هم ملعبه می‌شوند و سخنانی گفته‌اند که دور از وطن‌پرستی است. دکتر جلال متینی (مقیم امریکا) هم در چندین مقاله ایرانیان مقیم خارج را متوجه ساخت که سرچشمه چنین زرمزه‌ها را از کجاها باید دانست. اخیراً هم دکتر محمود بروجردی در نامه مهمی که به مرکز پژوهشهای علمی فرانسه نگاهشته متذکر بدان شده است که چرا باید دانشمندان ایرانی را که به زبان عربی تألیفی کرده‌اند عرب نامید

و بدان مناسبت مجمعی را به نام فلاسفه و دانشمندان عرب خواند! متن این نامه در مجله کیهان اندیشه (ش ۲۸) چاپ شده است.

بر ماست که در برابر این درازدستیها بایستیم و از راه "فرهنگی" سابقه و هویت "ایرانی" خود را بشناسانیم. چرا نباید به آسانی و بی‌محدودیت کتابهای فارسی را به چهار گوشه جهان بفرستیم و آثاری را که درباره زبان و ادبیاتمان منتشر می‌شود به جهانیان بشناسانیم. همین قید و بندی که برای ارسال کتاب پیدا شده است بزرگترین کمک است به مقاصد شوم همه دولتهایی که می‌خواهند راه را بر فرهنگ ایرانی سد کنند. هر چه هم فریاد کرده‌ایم به جایی نرسیده است.

آقای دکتر سید جعفر شهیدی با بیداری و هوشیاری و آگاهی علمی خود در مجلسی و در گزارشی خطر واقعی کم توجهی به زبان فارسی در هند را متذکر شده است و این نیست مگر بدان سبب که قند پارسی به طوطیان هند نمی‌رسانیم و دست نوازشی چنان که باید بر سر پارسی خوانان آن سرزمین نمی‌کشیم.

اگر با سیاست‌بازی نظامی را ترک می‌کنند راه‌منحصر آن نیست که ما درینجا گردم شویم و بگوییم نظامی از مردم قم بود و پنج گنجش بفارسی است. ما باید پنج گنج او را چاپ و به همه دانشگاه‌ها و مراکز آموزش زبان فارسی در چهارسوی جهان بخش کنیم که خود بهترین برهان بر پارسی‌بودن او است.

اگر ادارات گمرک و اقتصاد ما بگویند که برای کاغذ و مواد چاپی کتابهای چاپ ایران دلار و لیره مصرف شده است باید پاسخشان داد که ملت ایران برای هر گلوله توپ و تفنگ و تانگ هم دلار و پوند پرداخته بود. اما همانطور که سر دشمن را به گلوله پاره پاره می‌کنیم می‌باید دهان قلم‌زنان پاره‌گوی آنان را به نیروی کتاب و فرهنگ ببندیم.

پست گمرک مانع بزرگی را در راه گسترش زبان فارسی ایجاد کرده‌اند. خدا کند که متوجه عواقب این کار بشوند.

ایرج افشار

## در بشکند، سخن نشکند

در استانبول به مردی برخورد کردم که اهل آلماتا بود و حاج عبدالقیوم نام داشت و فارسی را خوب می‌دانست. عجاله ضرب‌المثلی را که از او شنیدم «در بشکند، سخن نشکند» به آینده تقدیم می‌دارم. در آنجا ذکر خیر مشبعی از مرحوم دکتر محمود افشار با او شد و مرد قزاقستانی از بن دندان برای آن بزرگوار طلب آموزش کرد. بقیه بماند تا دیدار . . . .

مهدی آستانه‌ای